



عکس: سانا صفایی شهرآرا

شرح زندگی سرشار از عشق و ایثار در گفت و گو با بانو وحیده کفعمی خراسانی
همسر مرحوم آیت‌الله عبادی و مادر ۲ شهید دفاع مقدس

پرچم‌دار هدایت جوانان

۴

۹۳
شماره ۳۶۱۵ روزنامه شهرآرا
۱۴۰۰ ۱۲ ۰۷
شنبه

شهرآرا

۸ صفحه ویژه بانوان مشهد

مادران به اسفند
دوست داشتنی
دل داده‌اند

۲

توانمندسازی
بر الگوسازی
مقدم است
زنان - پیش از هر چیز -
راه بهبود زندگی را پیدا کنند

۷



چرا باید قداست خانواده را حفظ کنیم

برقرار باشد تا بستری مناسب برای رشد و تربیت فرزندان آماده شود. مشکلات زندگی، مسئولیت‌های فراوان، دغدغه‌های مالی و مسائل متعددی که هر روز با آن‌ها دست و پنجه نرم می‌کنید، ممکن است بسیاری از اوقات شما را خسته و فرسوده کند. اغلب به فکر تهیه فهرست بی‌پایان گرفتاری‌ها، کارهای نیمه‌تمام و حل مسئله‌های به‌ظاهر ضرور هستید، اما هیچ کدام از این مسائل خارج از بحث زندگی نیست. کمتر یا بیشتر، در سراسر این کره خاکی زندگی همین است و آسمان همین رنگ. این شما هستید که تصمیم می‌گیرید چگونه به زندگی نگاه کنید: پیوسته نگران و مضطرب باشید و از زندگی اجتماعی و تشکیل خانواده گریزان یا سعی کنید با توکل به پروردگار یکتا و اتکا به پشتکار خود، خانواده تشکیل دهید، تجربه به دست آورید و زندگی کنید.

در انسان، روح خدا جریان دارد. بنابراین باید مطمئن باشید که بزرگ‌ترین حامی و پشتیبان را در زندگی دارید. از سفر زندگی با اعضای خانواده‌تان لذت ببرید. مجبور نیستید با سرعت از کنار زندگی عبور کنید. به طبیعت الهی و قداست خانواده اعتماد کنید و هرگز در اصلات وجود خود تردید نداشته باشید. از همه موهبت‌های پروردگار سپاسگزار باشید که یکی از شیوه‌های شناخت حضور خداست.

+ نگران تشکیل خانواده نباشید

برای هدایت و سکان‌داری خانواده، ترس به خود راه ندهید. هر چه شما را نگران و آشفته می‌کند، آرامش را از شما خواهد گرفت. رویدادها، اظهارنظرهای دیگران و چگونگی استفاده از حضور پروردگار میزان تعادل روحی و شادمانی شما را تعیین می‌کند و بس. همیشه در نظر داشته باشید پروردگار با شما و پشت و پناه شماست. روز و شب به خود یادآوری کنید یک مخلوق الهی هستید و شایسته رفتاری مهرآمیز از سوی خود و دیگر اعضای خانواده‌تان.

همسر و فرزندان‌تان را همان گونه که هستند بپذیرید. خانواده‌تان را دوست بدارید و از آرامش بودن در کنار اعضای خانواده لذت ببرید. همیشه به جای اینکه منتظر دریافت عشق باشید، خودتان عشق تولید کنید. در واقع، با انتخاب کارهای مهربانانه، منبع عشق و محبت شوید. هر چه بیشتر مهر بورزید، بیشتر دریافت می‌کنید. شروع یا شالوده زندگی پر از عشق است و در پی آن، داشتن خانواده‌ای شاد و سالم تمایل به منبع عشق بودن است. رفتار ما، انتخاب ما، کارهای ما و مشتاق بودنمان برای رسیدن به این هدف است. اجازه ندهید ملالت و آزرده‌گی‌های روزمره شعله‌های عشق و محبت میان افراد خانواده‌تان را خاموش کند. متوقف نشوید! حرکت کنید و ادامه دهید! پروردگار بی‌همتا با شماست.

در دین اسلام خانواده اصالت و قداست خاصی دارد. در احادیث زیادی از این قداست نام برده شده است. اصل ازدواج ایجاد خانواده است که با بنای آن هر چه بیشتر صفات خداوندی در انسان نمایان می‌شود و به این هدف مقدس می‌رسد. هم چنین در دیدگاه اسلام تشکیل خانواده باعث می‌شود از زن و جایگاه او در اجتماع محافظت شود و با او به شایستگی رفتار شود.

+ نقش‌ت را پیدا کن

خانواده واحد مهم اجتماعی است. مانند هر مجموعه دیگری، قوانین خاص خود را دارد و روابط بین افراد باید بر اساس احترام متقابل باشد. هم چنان که خانواده با دنیای بیرون مرزهایی دارد، اعضای خانواده نیز باید قداست خانه و حد و مرزهایی را که دارد حفظ کنند تا به روابط هر چه بهتر بین آن‌ها منجر شود. شاید یکی از مهم‌ترین توانایی‌های سرپرست خانواده تعیین کردن همین مرزهای روشن و منطقی باشد: تعیین اینکه چه کسانی اعضای خانواده محسوب می‌شوند و نقش آن‌ها چیست، چه کسانی اعضا خانواده به حساب نمی‌آیند، چه اطلاعاتی از بیرون خانواده به درون می‌آید، چه حرف‌هایی از خانواده بیرون می‌رود و چه افرادی در جریان مسائل خانوادگی قرار می‌گیرند. همه این مسائل باید روشن باشد تا حرمت و تقدس خانه و خانواده حفظ شود.

مسئله مهم دیگری که در حفظ حریم خانواده به عنوان یک واحد اجتماعی مقدس مطرح می‌شود ارتباط خوب و سازنده همسران با یکدیگر و هم چنین تربیت صحیح فرزندان است. پدر و مادر باید با عشق و محبت برای رشد و بالندگی خود و بچه‌هایشان با هم همراه شوند زیرا رفتار آن‌ها با یکدیگر نقش مهمی در سنگ بنای شخصیت روانی فرزندان دارد و مسئول تربیت آن‌ها به روش پرهیزکاری، تقوا و فروتنی هستند. بچه‌ها امانت‌هایی در دست والدین هستند که باید از آن‌ها مراقبت شود، بدون داشتن احساس مالکیت بر آن‌ها. فرزندان مهمان‌هایی هستند که به‌لأخره روزی از خانواده جدا می‌شوند تا خودشان خانواده تشکیل دهند.

+ آسمان همیشه همین رنگ است

اگر به خانواده‌های مشکل‌دار نگاه بی‌بندازید، خواهید دید در بسیاری از آن‌ها ارتباط بین زوج‌ها ضعیف است. زن یا مرد در حضور دیگران از یکدیگر انتقاد می‌کنند، فرزندان از مسائل خصوصی والدین باخبرند و راجع به آن‌ها اظهار نظر یا جبهه‌گیری می‌کنند. تقاهم نداشتن والدین، رابطه بد آن‌ها و درهم شکستن مرز خانواده از مهم‌ترین اتفاقاتی است که قداست خانواده را از بین می‌برد. برای یک خانواده زیباتر این است که بین همسران امنیت رفتاری



مادران به اسفند دوست‌داشتنی دل داده‌اند



شهربانو

شنبه
۷ اسفند ۱۴۰۰
۲۴ رجب ۱۴۴۳ شماره ۳۶۱۵

(۲)

باز هم اسفند از راه رسیده است. از کودکی اسفند را طور دیگری دوست داشته‌ام. مردم از هر قشر و طبقه اجتماعی با آمدن اسفند، انگار با بروز نشانه‌هایی از تحول طبیعت، برای تولدی دوباره آماده می‌شوند. غبار از سر و روی خانه‌ها و محله‌ها می‌زدایند و به نظر می‌رسد همه چیز را برای خوشامد میهمان عزیزی نومی‌کنند. حتی هوای اسفند هم هوای دیگری است. نرمش‌ش شیرین دارد و بوی بهار را با خود می‌آورد. واژگان «زن» و «زمین» و «زاینده‌گی» با اسفند می‌آیند. اسفند یا «سپندارمذ» به معنای فروتنی پاک و مقدس است. گفته می‌شود خانواده‌های ایرانیان باستان برای سپاس از همسران و بانوان در خانواده و نزدیکان خود، هریک به اندازه توان، برای زنان پاکدامن و فروتن خود پیشکش‌هایی تدارک می‌دیدند و به پاس زحمات یکساله‌شان، تقدیم آنان می‌کردند. بانوان نیز این روز را گرامی می‌داشتند و لباس و کفش نو می‌پوشیدند. از این رو، نام «زن»، «مادر» و «اسفند» به هم گره خورده است و پیوندی دیرینه دارند. خاطرم هست که با آمدن اسفند، مادرم همه خانه را چنان پاکیزه و متحول می‌کرد که حس می‌کردم همه وسایلمان نو هستند. آن روزها نزدیک عید که می‌شد، بوی شیرینی نخودی و گردویی و قطاب و باسلوق از بیشتر خانه‌ها به مشام می‌رسید. پرده‌های سفید خانه‌ها برق دیگری داشتند و خرید کفش و لباس عید برای بچه‌ها از واجبات بود. هر چند در روزگار ما تغییرات بسیاری در حال و هوای زندگی مردم رخ داده است و به طور مثال خرید کفش و لباس برای بچه‌ها به دلیل تکرار چندباره در طول سال دیگر جذابیت قدیم را ندارد یا به علت در دسترس بودن همیشگی انواع شیرینی، با آمدن عید برای خوردن خوراکی‌های رنگارنگ، قند توی دلمان آب نمی‌شود، نوروز اتفاقی ویژه است که هرگز تکراری نمی‌شود. در دو سال گذشته، به دلیل همه‌گیری بیماری کرونا، اسفند و عید هم حال خوبی نداشتند و حال خوبی هم به ما نمی‌دادند. رفت‌وآمدها و خریدهای نوروزی با محدودیت بسیاری همراه شد و دیگر از دیده‌بوسی‌ها و عیددیدنی‌های سال‌های پیش خبری نبود. با این حال، با توجه به انجام واکسیناسیون از سوی بیشتر مردم و امید به فروکش کردن سریع‌تر سویه غالب اومیکرون، آرزو می‌کنیم امسال اسفند و نوروز پررونق‌تری داشته باشیم و حال دل همه ما بهتر از روزهای سیاه کرونایی باشد. بانوان این روزها با همین انرژی و امید، به اسفند دوست‌داشتنی دل داده‌اند و ضمن حفاظت و حمایت از اعضای خانواده خود، خانه‌تکانی را آغاز کرده‌اند و غبار دو سال تلخ و دشوار گذشته را از در و دیوار خانه‌ها و نیز از دل و جان خود و خانواده می‌زدایند. بانویی در این باره می‌گوید: امسال می‌خواهم سنگ تمام بگذارم. تغییر و بهبود را از گلدان‌هایم آغاز کرده‌ام. شاید این سبزی و روشنی، تلخی و سیاهی دو سال کرونایی را بزدايد. هر چند هنوز کرونا با ماست، به نظرم ضمن رعایت دستورها، با انرژی مثبت خودمان می‌توانیم این بیماری منحوس و آثار مخربش را از میان ببریم. مادری که سال‌ها در باره حال و هوای نوروز پیش رو عقیده دارد: عید یعنی دید و بازدید اقوام و نزدیکان، نوشدن طبیعت و دل‌ما. وقتی عید است که دلمان شاد باشد. دو سال گذشته به دلیل شیوع کرونا عید واقعی نداشتیم. سالمان عوض می‌شد بدون اینکه حالمان تغییر کند. مدام نگرانی و خبر بد! دو سال است بچه‌هایم را در آغوش نگرفته و با دل سیر ندیده‌ام. امسال که بیشتر مردم واکسن زده‌اند، امیدوارم بتوانیم مثل پیش از کرونا به زندگی عادی برگردیم. هر چند مانند گذشته خانه‌تکانی را از دو سه هفته پیش شروع کرده‌ام، از خدا می‌خواهم خودش جهان را از این ویروس ناپاک بتکاند و اسفند امسال که اعیاد عزیزی را هم در خود دارد، برای همه مردم، لطیف و پر از برکت و شادی باشد و با دل خوشی به استقبال بهار جانان برویم.





دخترم، آن شرلی...

حواسمان به فاصله‌ها باشد



فرقی نمی‌کند چهارساله یا چهارده‌ساله. سریال «آن شرلی» برای همه دخترها الهام‌بخش است. هرکدام خود را در آینه آن شرلی می‌بینند و آرزوهایش را از زبان او می‌شنود. برایشان جذاب می‌شود موهای قرمز و صورت کک‌مکی و چه بسا دلشان می‌خواهد چهره‌شان شبیه چهره آن شرلی شود. مهم نیست اتاق صورتی و تخت زیبا و کم‌دپر از لباس و کیف و عروسک نداشته باشند. این نداشتن‌ها آن‌ها را به آن شرلی نزدیک‌تر می‌کند.

دختر کوچکم وقتی آن شرلی داشت، برای سارا اندروز از فکر کردن به چیزهای خوب بعد از آتش‌سوزی می‌گفت. سرش را روی شانه من گذاشت و گفت: راست می‌گوید ماما! فکر کردن خیلی لذت دارد. خیلی خوش می‌گذرد. وقتی من فکر می‌کنم، خیلی خوب است. مثلاً فکر می‌کنم یک اتاق قشنگ صورتی دارم با یک تخت قلبی و یک کم‌دقلبی. بعد دوستانم به اتاق من می‌آیند و می‌گویند: چه اتاق قشنگی! چه وسایل قشنگی و...!

دخترها از فکر کردن لذت می‌برند. برای پاکی افکارشان چه باید بکنیم؟ برای فکرهای شاد و پرامید چه فضایی برایشان آماده کنیم؟ چه کنیم که افکار ناامیدکننده و غمگین به سراغشان نیاید؟



گام اول: از دوسالگی در دنیای رنگ‌ها غرقشان کنیم: رنگ گواش، مدادرنگی، رنگ انگشتی و... برایشان یک سفره مخصوص پهن کنیم تا با خیال راحت رنگ بزنند. برایشان سفال‌های ارزان قیمت بگیریم: قلمک ساده، گلدان‌های کوچک و ارزان، بشقاب‌های کوچک و بی‌قیمت. بگذاریم رنگشان کنند و در دنیای رنگارنگشان غرق شوند. ما هم گاهی دل به دریای رنگی‌شان بزنیم.



گام دوم: آب، آرد و رنگ را در اختیارشان بگذاریم. اجازه داشته باشند با خمیر، هر کاری می‌خواهند بکنند. تذکر بدهیم که نخورند اما برای عروسک‌هایشان نان و شیرینی درست کنند و جلو آفتاب خشک کنند.



گام سوم: سالاد درست کردن را به آن‌ها

بسپاریم. درباره تزئین سالاد یا طرف آش و سوسا را کنار بگذاریم. خرد کردن کرفس، لوبیاسبز و... را از آن‌ها بخواهیم. تا هر جا که رفتند خوب است.



گام چهارم: دفتری برای خاطراتشان برداریم و هفته‌ای چند بار بخواهیم که خاطره‌هایشان را بگویند و ما بنویسیم و وقتی سواد یاد گرفتند، خودشان را ترغیب کنیم خاطره بنویسند، مخصوصاً آرزوهایشان را.



گام پنجم: کتاب‌های رنگ‌آمیزی پیچیده و زیبا را در کنار هم رنگ کنیم، با لذت و آرامش، بدون هیچ مزاحمی، نه موبایل، نه کارهای خانه. همه را کنار بگذاریم و بگوییم: این بیست دقیقه فقط می‌خواهم با تو باشم. هفته‌ای چند بار این فرصت را به خودمان بدهیم.



گام ششم: روزی چند نوبت بازی‌های هیجانی را در برنامه مان بگنجانیم، بازی‌هایی شاد و پر از جست‌وخیز و خنده. سر ساعت‌هایی مشخص بازی را شروع کنیم و بیست دقیقه بازی کنیم. بعد هم یک سینی چای بریزیم و با هم خاله بازی را ادامه بدهیم.



گام هفتم: صبوری و سازگاری را با آن‌ها تمرین کنیم. برای خرید یک عروسک جدید، چند روز یا چند هفته دست‌دست کنیم، نه به بهانه پول نداشتن، بلکه به دلایل دیگر. جوری برایشان جا بیندازیم تا بفهمند بازی و شادی به اسباب‌های بازی نیست بلکه به هم‌بازی است و چه هم‌بازی‌ای بهتر و حرف‌گوش‌کن‌تر از مادر.

قناعت کردن به چند عروسک حتماً آسان نیست اما یک اتاق پر از عروسک برای عروسک‌ها هم دل‌تنگی می‌آورد چون در ماه یک بار هم به سراغشان نمی‌رود. این دلیل خوبی برای دهن‌های گریزان از تنهایی آن شرلی‌هاست.



گام هشتم: نمایش بازی کردن برای بچه‌ها شیرین است. با کمک خودشان، نقاشی‌های یک کتاب قصه را کپی کنید و برش بزنید و روی چوب بستنی بچسبانید. یک چادر را هم به عنوان پرده نمایش نصب کنید. قصه را با

نقش‌هایی که به آن‌ها می‌دهید اجرا کنید. بسیاری از خوبی‌ها را با همین نمایش‌های کوچک می‌شود تقویت کرد.



گام نهم: به قد کشیدن دخترها نگاه نکنید. حتی وقتی قدشان از قد مادر جلو بزند به آغوش پرمهر مادر نیاز دارند. هر روز بارها آن‌ها را در آغوش بگیرید. آغوش مادرها امن‌ترین جای دنیاست. هم مادرها به این آغوش نیاز دارند هم دخترها.

پدرها همیشه بیشترین نقش را داشته‌اند

نقش بی‌بدیل پدر را در رشد و کمال و اعتمادبه‌نفس دخترها فراموش نکنید. کوهی مثل پدر را هر روز به چشم دخترها بیاورید. محبت پدرانه و گپ‌وگفت‌های پدردختری دخترها را از دام‌های پیش‌رو محافظت می‌کند. به پدر یادآوری کنید از زیبایی‌های دخترش تعریف کند، از پوشش زیبایش، از موهای قشنگش، از چشم‌های درخشانش و... او را سیراب کند از تعریف و تمجید زیبایی‌هایش تا در روزهای قد کشیدن، به هر تعریف پوچ و مکار دل ندهد. حیا را پدر به دختر می‌آموزد. پدر می‌داند در دنیای مرد‌ها چه می‌گذرد و دخترش چگونه باید بپوشد، بخندد، راه برود و حرف بزند تا دامی برایش پهن نشود. پدرها مفهوم نگاه‌های جنس‌مرد را می‌فهمند. از این بابت دخترانشان را به حیا مسلح می‌کنند و با محبت سرشار، مهر‌پدري چنان شیرین و محکم است که به تاراج هیچ خزانی نمی‌رود. حیا جواهری است که پدرها ارزشش را می‌دانند و باید به دخترانشان هدیه بدهند.

آخر ماجرا از حرف تا عمل: از کودکی باید حواسمان به فاصله‌ها باشد. کلید ورود به دنیای پراشتاب و مبهم و حساس یک دختر نوجوان را باید در سه‌سالگی از او بگیریم. اولین خطرات از فاصله‌ها شروع می‌شود. لزوماً خطر جانی مد نظر نیست. افسردگی، ناامیدی، بی‌اعتمادی، خستگی، تنهایی و... برای هر کسی آزاردهنده است. حواسمان باشد تربیت دختر به آموختن آشپزی و شیرینی‌پزی نیست. صبوری، سازگاری، شادابی، قناعت، کوشا بودن، خوش‌خلق و... مهم‌ترند از آشپزی کردن و جارو زدن. این فنون را یک‌ساله می‌شود آموخت اما زندگی بدون ارزش‌های مهم، زود از هم می‌پاشد. مادران قانع، صبور، مهر‌بان و سازگار زندگی یک جامعه را از فروپاشی اخلاقی نجات می‌دهند.



مریم
قربان‌زاده
نویسنده

خورشید

پرچمدار هدایت جوانان

قرار می‌شود به گفت‌وگو با زنی بنشینیم که زندگی دینی، اسلامی و مبارزاتی با خورش عجبین است. پدر بزرگش در ماجرای مسجد گوهر شاد در دوران حکومت رضاشاه علیه پهلوی نقش داشته است، پدرش از مبارزان انقلابی و همسرش یک آیت‌ا... خوش‌نام و خوش‌آوازه در مشهد بوده است. علاوه بر این‌ها مادر دو شهید هم است. هردو فرزند پسر خود را به فاصله یک سال در راه همان اعتقاداتی که در او ریشه دوانده‌اند از دست می‌دهد. آرام است و نجیب‌ولی‌نگاهی نافذ دارد و صدایش در هفتادسالگی هم چنان محکم است از این جهت که نه می‌لرزد نه زیر و پایین دارد. رسا و قوی است. قرار می‌شود حوالی هفدهمین سالگرد درگذشت همسر خوش‌نامش با او درباره پدر و همسرش و فراز و نشیب‌هایی که خود همراه با فداکاری‌های زنانه تجربه کرده است گفت‌وگو کنیم. قابل‌ذکر است که رهبر معظم انقلاب در پیامی بعد از درگذشت آیت‌ا... عبادی فرمودند: ایشان از دیرباز در شمار مبارزان راه اسلام و خدمتگزاران به ملت بود و سال‌های متمادی پرچم ارشاد و هدایت مردم و جوانان را در سنگر امامت جمعه در مشهد و زاهدان بر دوش داشتند. خدمات بالارزش این روحانی پرتلاش فراموش‌نشده‌ای است.



لیلا جان قربان



شهربانو

شنبه
۷ اسفند ۱۴۰۰
۲۴ رجب ۱۴۴۴ شماره ۳۶۱۵

(۴)

همین‌جا بمانید و از مراجع تقلید شوید

حاج خانم کفعمی، دختر آیت‌ا... محمد کفعمی خراسانی، امام جمعه زاهدان است. اصالت آن‌ها خراسانی است و در ماجرای سخنرانی پدر بزرگش در مسجد گوهرشاد به زاهدان تبعید می‌شوند. «بعد از اینکه پدر بزرگم، معروف به شیخ محدثی، در مسجد گوهرشاد سخنرانی می‌کند به زاهدان تبعید می‌شود و همان‌جا زندگی می‌کند. پدرم نام خانوادگی ما را از محدثی به کفعمی تغییر داده بود. ایشان که به شیخ محمد کفعمی معروف بود، برای ادامه تحصیل نجف می‌رود و زاهدان نمی‌ماند. از مادرم شنیده بودم که آقا سید ابوالحسن شیرازی به ایشان گفته بود همین‌جا بمان و از مراجع تقلید شو اما به درخواست مادر بزرگم، به ایران برمی‌گردد و ازدواج می‌کند.»

هردوی ما را حلق‌آویز می‌کند!

آن‌ها به شهرهای زابل و زاهدان تبعید می‌شوند. فعالیت‌های انقلابی پدر هم چنان ادامه می‌یابد تا جایی که خانه‌شان پناهگاهی می‌شود برای مبارزانی که آن زمان به این شهر تبعید می‌شدند.

عبادی نام داشت، به خانه ما رفت و آمد می‌کرد و هر وقت زاهدان می‌آمد، مهمان خانه ما بود. زمانی که هنوز دختر بچه‌ای بودم، یک روز من را در حیاط دیده و به پدرم گفته بود این دختر باید عروس ما بشود. از این ماجرا چند سال می‌گذشت تا اینکه یک روز که حاج آقا (آیت‌ا... عبادی) برای سخنرانی به زاهدان می‌آید. مادرم که پای منبر ایشان می‌نشیند، از سخنرانی حساسی حظ می‌برد و از فن بیان حاج آقا خوشش می‌آید. پیگیری می‌کند این سخنران که بوده که متوجه می‌شود پسر سید حیدر بوده است. این سخنرانی و آن ماجرای گذشته هم باعث ازدواج ما شد.

حکایت ازدواج

مرحوم عبادی متولد ۱۳۱۵ و خانم کفعمی متولد ۱۳۲۹ است. آن‌ها به رسم گذشتگان که عروس و داماد یکدیگر را نمی‌دیدند و پدرها و مادرها می‌بریدند و می‌دوختند با هم ازدواج می‌کنند. حاصل این ازدواج هشت فرزند است. «این را هم بگویم که حاج آقا بعد از اینکه در مسجد زاهدان سخنرانی کرد، برگشته بود

این دختر باید عروس ما بشود

حرف از مرحوم آیت‌ا... عبادی که می‌شود، به خانم کفعمی می‌گویم: شما زاهدان و حاج آقا اهل خوسف بیرجند. چه شد که با هم ازدواج کردید؟ هنوز هم یاد و خاطرات جوانی‌های خالشان را خوب می‌کنند که لیخنند می‌زند و می‌گوید: آن زمان علما به شهر زاهدان رفت‌وآمد داشتند. پدر حاج آقا که حاج سید حیدر



نجف و ایران نبود که مادرشان من را خواستگاری کرد. آن زمان حاج آقا حدود ۳۰ سال سن داشت و به بهانه ادامه تحصیل و درس، نمی خواست ازدواج کند اما مادرش شرط رضایت از ایشان را ازدواج می گذارد. با نامه نگاری، کارهای ابتدایی انجام گرفت و قرار شد من را به نجف بفرستند که مادرم درخواست کرد داماد به ایران بیاید. حاج آقا هم به زابل آمد و ما ازدواج کردیم. ازدواج ما همان سالی بود که طیس زلزله شد.»

✚ نامه های عاشقانه، قصه ای که آن روزها را شیرین تر کرد

یک هفته بعد از عقد، آیت... عبادی به عراق برمی گردد و عروس او تنها در زاهدان می ماند. در این ایام، با نامه های عاشقانه اش احوال معشوق را جویا می شود. این نامه نگاری ها در سراسر ایامی که حاج آقا به سفر تبلیغی می رفته ادامه داشته و دلتنگی ها دستخط هایی خواندنی می شده است. وقتی از خانم کفعمی درباره نامه ها می پرسیم، لبخندی می زند و می گوید: آن زمان هیچ راه دیگری برای اینکه جویای احوال حاج آقا بشوم نبود. بالاخره نامه هایی سرشار از مهر بینمان رد و بدل می شد. الان نمی دانم نامه ها کجاست و گرنه می آوردم شما هم بخوانید. بچه ها همه را خوانده اند. مدتی در عقد بودیم. بعد از ازدواج هم این طور نبود که حاج آقا همیشه خانه باشد. برای تبلیغات به کویت می رفت. یک روز مانده به محرم می رفت و یک روز بعد از صفر برمی گشت.»

✚ محکم به سینه من کوبید و فرار کرد

چهار ماه و نیم بعد از عقد، هردو به نجف می روند و زندگی شان را به صورت رسمی آغاز می کنند اما اقامت در نجف بیش از ۵ ماه به طول نمی انجامد زیرا با روی کار آمدن صدام، دیگر اوضاع برای زندگی در آنجا مناسب نیست. هم زمان می شود با روزهایی که صدام ایرانی ها را از عراق اخراج می کند. «علی آقا را که شهید اول ماست همان جا باردار شدم. سال ۴۸ بود. صدام ایرانی ها را بیرون می کرد و ما مجبور بودیم به ایران برگردیم. آن زمان، رابطه عراقی ها با ایرانی ها چندان خوب نبود. یادم هست در عراق چند همسایه ایرانی داشتیم که همیشه به من می گفتند تنها در خانه نمانم. روزها با خانم ها بیرون می ماندیم تا تنها نباشیم. آنجا چادر ایرانی می پوشیدم. یادم هست یکی از خانم ها گفت چادر عربی بپوشم. گفتم: چه تفاوتی دارد؟ و چادرم را عوض نکردم. یادم می آید در مراسمی چند دختر عرب که به سر می کوبیدند و در حال عزاداری بودند از کوچه ما رد شدند و یکی از آن ها محکم به سینه من کوبید و فرار کرد. آن قدر محکم زد که به عقب افتادم. خانم همسایه گفت: دیدی گفتم این ها با ایرانی ها مشکل دارند؟ صدام که روی کار آمد، حاج آقا گفت اینجا دیگر جای ما نیست.

وسایل را جمع کردیم و از قصر شیرین به ایران آمدیم. وسایل زیادی هم نداشتیم. همه را بار یک ماشین کردیم و راهی ایران شدیم.

از عراق که برگشتیم، ساکن قم شدیم. حاج آقا برای تبلیغات به کشورهای عربی و کویت می رفت و من با خواهرم آنجا زندگی می کردیم. علی، محسن و میثم هر سه در قم متولد شدند. سال هایی که قم ساکن بودیم، همزمان با سال های انقلاب بود.

✚ هر روز صبح با سه پسر من از خانه می زدیم بیرون

از او می خواهم از قم در سال های انقلاب و فعالیت هایی که به عنوان همسر یک مبارز انقلابی داشته است بگویم، سال های هراس و ترس. «آن زمان هر روز صبح ناشتا نخورده با سه پسر من از خانه می زدیم بیرون و در راهیمایی ها شرکت می کردیم. تا برمی گشتیم خانه، دیگر غروب بود. آن زمان در جلسات و سخنرانی های سیاسی هم شرکت می کردم. خدا رحمت کند آیت... خزعلی را. جلسه می گذاشت و به ما زمان و مکان آن را اعلام می کرد و ما می رفتیم. همه می گفتند: تو بچه ها را چه کار می کنی وقتی به جلسات می آیی؟! آن زمان، برادرم هم قم بود و با پسر علی آقا که پسر بچه ای هشت ساله بود در راهیمایی ها و تظاهرات شرکت می کرد. شده بود که حتی تا ساعت ۴ صبح هم خانه نیابند. در همین خیابان چهارمردان قم همه تظاهرات ها برگزار می شد. علی آقای خودمان یکی از کارهایی که می کرد این بود که تایرها را جمع می کرد و روی هم می گذاشت و کبریت می کشید. این تایرها می سوخت و می ترکید و نیروهای گاردی بودند که از سر تا ته چهارمردان می آمد.

✚ چهار ماه ۱۳ سال شد

زندگی در قم با پایان مبارزات و شروع انقلاب به پایان می رسد. خانواده عبادی به دلیل بیماری مرحوم آیت... کفعمی، پدر خانم کفعمی که بعد از انقلاب امام جمعه زاهدان شده بود و آن زمان دیگر توان اقامه نماز را نداشت، به زاهدان می رود. «سال ۵۹ پدرم که امام جمعه زاهدان بود در پی بیماری دیگر نتوانست نماز جمعه را بخواند و از حاج آقا عبادی خواست فردی را معرفی کند و به آنجا بفرستد. مادرم می گفت خود حاج آقا عبادی آنجا برو و ولی من راضی به برگشت به زاهدان نبودم. زندگی در این شهر بسیار سخت بود و من قم را برای موقعیت زیارتی ای که دارد واقعا دوست داشتم. حاج آقا به خیلی ها گفته بود که زاهدان بروند ولی هیچ کس قبول نکرده بود. در نهایت، قرار شد تا زمان بهبودی پدرم ما آنجا برویم. برنامه این بود که فقط چهار ماه زاهدان بمانیم ولی با فوت پدرم در سال ۶۱ این ۴ ماه به ۱۳ سال تبدیل شد. پدرم را در «صحن آزادی» در حرم امام

رضا^(ع) دفن کردند. عکس ایشان هم اکنون روی یکی از پایه ها نصب است.» زمانی که به زاهدان برمی گردند سه فرزند پسر به نام های علی، محسن و میثم دارند. دو پسر اول برای همیشه در این شهر می مانند و بهشت مصطفی^(ص) شهر زاهدان محل تدفین آن ها می شود. «علی متولد مهر ۱۳۴۸ بود و ۱۹ دی ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید. محسن هم اول دی ۱۳۵۰ به دنیا آمده بود و ۶ اسفند ۱۳۶۶ در حلبچه به شهادت رسید. کنار آمدن با شهادت علی برایم راحت تر بود اما شهادت محسن یک سال بعد از علی خیلی سخت گذشت. جنازه محسن شب عملیات گم شده بود. ۱۶ روز زیر برف مانده و سیاه و کبود شده بود. سال ها قبل از اینکه ازدواج کنم، در دوازده سالگی خوابی عجیب دیده بودم که در زمان شهادت پسر ها به معنی آن پی بردم. آن زمان خواب دیدم در اتاقی وارد شدم که پرده ای سبز جلو آن آویزان بود. داخل اتاق دو صورت قبر بود که روی آن ها چراغ توری گذاشته بودند. آنجا پرسیدم: من برای چه اینجا هستم؟ جواب دادند: این دو قبر مال شماست. این خواب از ذهنم رفته بود تا زمانی که بچه ها شهید شدند.»

✚ خواب دامادی علی آقا

مادر به خواب هایش اعتقاد دارد. گویی این خواب ها راهی برای بیان مصیبت از دست دادن فرزندان بوده اند و او را برای شنیدن خبر شهادت آماده می کنند. با گذشت سال های بسیار، هنوز هم خبر شهادت چشمان او را تر می کند، شهادت پسری که به یاد ندارم در طول مصاحبه بدون گفتن کلمه «آقا» بعد از نامش از او یاد کرده باشد: علی آقا. «شب شهادت علی آقا در خواب دیدم که سقف اتاق باز شد و چیزی شبیه به کشتی پایین آمد. آن زمان مقداد، میثم و فهیمه را داشتم و در خانه زیر کرسی خواب بودند. برای سفری زیارتی به قم رفته بودیم. کشتی پایین آمد و بین زمین و آسمان ایستاد. خانم هایی اطراف خانه بودند که صورتشان دیده نمی شد. فقط دست های شان را می دیدم که در حال غذا خوردن بودند. در خواب دیدم که علی آقا دم در ایستاده و در حالی که یکی از دست هایش را به کمرش گرفته است، با دست دیگر کشتی را نشانی می دهد. پرسیدم: علی آقا، چه خبر است؟ گفت: چیزی نیست مامان. می فهمی. تا این حرف را زد، از جلو چشم ناپدید شد و دیگر او را ندیدم. صدایی از درون کشتی آمد که گفت: عروسی علی آقا ست. شک کردم. دوباره صدا آمد و گفت: شک کردی! دامادی علی آقا ست! در عالم خواب، با خودم گفتم دامادی چه ربطی به شکافتن سقف دارد! بیدار شدم و حدس زدم علی آقا شهید شده است. دیگر نخواستیم و خودم را سرگرم کردم. یکدفعه برادرم و شوهرواخرم در خانه را زدند. در را باز کردم. گفتم: این موقع شب اینجا چه کار می کنید؟ گفتند: آمده ایم احوالپرسی. گفتم: چرا دروغ می گوید؟! بگویند علی آقا شهید شده است. آن ها گفتند علی آقا تیر خورده است ولی من باور نکردم چون این خواب من را برای شهادت علی آقا آماده کرده بود. ولی برای شهادت محسن واقعا آمادگی نداشتم و یک سال بعد از شهادت علی آقا، شهادت او برایم خیلی سخت بود. علی آقا هفده سالگی به شهادت رسید و محسن در شانزده سالگی. از اول معلوم بود علی آقا آدم این دنیا نیست و باید برود. زمان شهادت او اصلا بی تابی نمی کردم. به همه می گفتم که علی شهید نشده و جدش او را داماد کرده است. در وصیت نامه اش هم نوشته بود که برایش گریه و بی تابی نکنیم. آن قدر محکم بودم که برای او میز عقد چیدم و دیوارها را شرشره زدم و سر مزارش سخنرانی کردم. این قدرت را خدا به من داده بود و گرنه که ما چیزی از خودمان نداریم. همان روز تدفین، پدر حاج آقا عبادی را دیدم که با کمر خمیده راه می رفت. بلافاصله گفتم: حاج آقا، چرا دولادولا راه می روی؟ علی آقا جای خوبی رفته است. ایشان همان جا کمرش را راست کرد و تا عمر داشت می گفت: کمر خم من را عروسم صاف کرد. اما برای محسن آقا خیلی نتوانستم آرام باشم. علی آقا از اول معلوم بود که قرار است شهید شود و خوابی که دیده بودم من را آماده کرده بود.»

✚ نامه ای از طرف محسن نوشته بود

هردو پسر ارشد را که یادگار اولین سال های زندگی مشترک با مرحوم آیت... عبادی هستند در عرض یک سال از دست می دهد. پسرهایی که دردانه مادرند در راه ارزش ها و ریشه هایی که از دوران کودکی با آن ها پروراند شده اند می روند و مادر حتی از خواسته قلبی خود درباره محل دفن پسر ها می گذرد تا مردم رضایت داشته باشند. «خبر شهادت محسن را بین دو نماز برای حاج آقا می آورند. ایشان می گوید باشد نماز تمام شود، بعد صحبت می کنیم. جنازه ای از محسن نیاورده بودند. شب عملیات، پیکرش میان برف ها گم شده بود. ۱۶ روز بعد جنازه را در حالی که از سرما سیاه شده و ورم کرده بود آوردند. حاج آقا برای اینکه من نگران نشوم به خط خودشان نامه ای از طرف محسن نوشته بود که می گفت حالش خوب است و به زودی برمی گردد. نامه را که خانه آوردند، مشکوک شدم. گفتم: چه طور شده است که به دفتر نامه نوشته است؟ اگر نامه برای من بود، باید به خانه می فرستاد. ناآرامی می کردم و نگران بودم. برای اینکه کمتر بی تابی کنم و زمان بگذرد، تا جنازه پیدا شود، حاج آقا من و بچه ها را به سفری در چابهار فرستاد اما سفر را نیمه رها کردم و برگشتم. می دانستم



شهربانو

شنبه
۷ اسفند ۱۴۰۰
۲۴ رجب ۱۴۴۴ شماره ۳۹۱۵

(۵)



شهر بانو

شنبه
۷ اسفند ۱۴۰۰
۲۴ رجب ۱۴۴۴ شماره ۳۶۱۵

(۶)

اتفاقی افتاده است. برگشتیم و یکی دو روز بعد جنازه پیدا شد. هنوز به من چیزی نگفته بودند و در کل، خبر شهادت را به من نداده بودند تا اینکه یکدفعه یکی از بچه‌های دفتر با لباس سیاه داخل خانه آمد و تسلیت گفت. همین که تسلیت گفت، توی سرم زدم و از حال رفتم. هیچ آمادگی این اتفاق را نداشتم.»



به خاطر مردم در زاهدان دفن شدند

سید علی و سید محسن عبادی را بعد از شهادت، در بهشت مصطفی (ص) زاهدان دفن می‌کنند زیرا مرحوم آیت... عبادی معتقد بود این دو شهید از این شهر به جبهه رفته‌اند، متعلق به همین شهر هستند و باید همین جا دفن شوند. مادر اصرار دارد که پسرهای شهیدش در قم که زادگاه آن‌هاست دفن شوند اما به خواسته همسرش و مردم زاهدان احترام می‌گذارد و از حق خودش می‌گذرد. «بعد از اینکه علی آقا را در زاهدان دفن کردیم، از حاج آقا خواستیم که محسن را قم دفن کنیم ولی باز هم قبول نکردند. می‌دانستیم که قرار نیست در زاهدان بمانیم ولی حاج آقا می‌گفت این بچه‌ها متعلق به آنجا هستند. مردم زاهدان هم خواسته بودند که شهدا همان جا دفن شوند. هر دو را در بهشت مصطفی (ص) زاهدان دفن کردیم. آن زمان حاج آقا امام جمعه زاهدان بود.»

زندگی با حاج آقا را دوست داشتم

خانواده مرحوم عبادی تا سال ۷۲ که حکم امامت جمعه مشهد برای او می‌آید به همراه او در زاهدان می‌مانند. بعد از آن، به مشهد می‌آیند و ساکن این شهر می‌شوند در حالی که دو فرزند از این خانواده در زاهدان ماندگار می‌شوند. «سال ۷۲ به دستور رهبر معظم انقلاب، حاج آقا امام جمعه مشهد معرفی شد و ما به مشهد آمديم. حاج آقا ۱۲ سال امام جمعه مشهد بود تا اینکه سال ۸۳ فوت کرد و اکنون ۱۷ سال است ایشان را از دست داده‌ایم.» به اینجای صحبت‌ها که می‌رسیم، خانم کفعمی

به یاد نمی‌آورم ایشان از من به عنوان زن خانه‌مطلبه‌ای کرده‌باشد. حتی نشده بود که یک لیوان چای از من بخواهد. می‌گفت: شما وظیفه‌ای برای انجام کارها نداری. زندگی با حاج آقا را با همه سختی‌هایش دوست داشتم

سرش را پایین می‌اندازد و به گوشه‌ای خیره می‌شود. سکوت می‌کند. آهی می‌کشد ولی چیزی نمی‌گوید. می‌دانم که زیادی او را به گذشته برده‌ام و غم‌های دیروز را برایش زنده کرده‌ام. از او می‌خواهم برای پاسخ به آخرین پرسش، کمی از روزهای زندگی با حاج آقا و اخلاق و منش ایشان بگویم، رفتارهای که او را مردی از جنس مردم کرده بود. «حاج آقا به هیچ وجه اهل پارتی‌بازی نبود و برایش فرقی نمی‌کرد چه کسی باشد. باید همه چیز با روند قانونی انجام می‌شد. زمانی که زاهدان بودیم، فرزند یکی از مسئولان تصادف کرده و کسی را زیر گرفته بود. برای اینکه حق مردم ناحق نشود، حاج آقا خودش موضوع را پیگیری می‌کرد. مردم دار بود و هیچ چیز را برای خودش نمی‌خواست. حتی وصیت کرده بود بین مردم دفن شود و جای ویژه‌ای به ایشان اختصاص ندهند. حرف درست را از هر فردی بیان می‌شد می‌پذیرفت و اگر نزدیک‌ترین فرد در زندگی به ایشان حرف اشتباهی می‌زد، اصلاً قبول نمی‌کرد. زندگی با حاج آقا را دوست داشتم و برایم سخت نبود. درست است که مسئولیت‌های زندگی و بچه‌ها روی دوش من بود ولی ایشان بسیار همراهی می‌کرد. با همه گرفتاری‌ها همیشه پیگیر کارهای بچه‌ها بود و آن زمان که دخترم، فهیمه، قم زندگی می‌کرد و راه دور بود، مدام با تماس تلفنی جویای احوالش بود. زندگی ما متشکل بود از من، حاج آقا، بچه‌ها و گروه حفاظت که همیشه همراه حاج آقا بود. حتی بیرون هم که می‌رفتیم حاج آقا با خود دو دیگری همراه تیم حفاظت می‌آمد. این چندان خوشایند نبود ولی در کل، من این زندگی را دوست داشتم و از ذات من و گذشته‌ای که در آن بزرگ شده بودم دور نبود. به یاد نمی‌آورم ایشان از من به عنوان زن خانه‌مطلبه‌ای کرده باشد. حتی نشده بود که یک لیوان چای از من بخواهد. می‌گفت: شما وظیفه‌ای برای انجام کارها ندارید. زندگی با حاج آقا را با همه سختی‌هایش دوست داشتم.»



پرچمدار هدایت جوانان



آیت... ابوالقاسم خوبی به تحصیل پرداخت. در آن شهر هم چنین از محضر آیت... وحید خراسانی و امام خمینی بهره برد. هم‌زمان با تحصیل در نجف و پس از آن، به نمایندگی از آیت... وحید خراسانی به کشور کویت رفت و به رتق و فتق امور شیعیان آنجا پرداخت. آیت... عبادی هم‌زمان با آغاز نهضت امام خمینی (ره) به صف مبارزان پیوست. در صحنه‌های مختلف انقلاب حاضر بود و در وقایع نقاط مختلف کشور، به‌ویژه سیستان و بلوچستان سهم مهمی داشت. او در آن هنگام که برخی روحانیون سیاسی ممنوع منبر و مسجد گوه‌رشاد بودند، به دستور رهبر معظم انقلاب به ایراد سخنرانی در مسجد گوه‌رشاد مشهد پرداخت و زمینه را برای فعالیت دیگر خطباء و سخنرانان در آنجا آماده کرد. بعد از انقلاب، در سال ۱۳۵۹ از طرف امام خمینی (ره) به امامت جمعه زاهدان و نمایندگی ایشان در سیستان و بلوچستان منصوب شد. وی در آن خطه به وحدت شیعه و سنی همت گماشت و به مبارزه با ضدانقلابیون پرداخت. آیت...

آیت... سید مهدی عبادی در سال ۱۳۱۵ هجری شمسی در شهر خوسف، از توابع بیرجند، در خانواده‌ای روحانی به دنیا آمد. پدرش حجت الاسلام آقا سید حیدر در سراسر دوران تحصیل به تبلیغ پرداخت و برای امرار معاش به شغل کشاورزی مشغول بود. هم‌چنین حوزه علمیه خوسف را تأسیس کرد. مادرش نیز نوه مرحوم آیت... حاج میرزا علی خوسفی بود. آیت... عبادی دوران ابتدایی را در دبستان ابن حسام خوسفی گذراند و پس از دوران ابتدایی، وارد حوزه علمیه خوسف شد. بعد از دو سال، به بیرجند رفت و در مدرسه معصومیه به تحصیل پرداخت. پس از دو سال اقامت در این شهر، به مشهد مقدس عزیمت کرد. ۱۳ سال در حوزه علمیه این شهر به تحصیل پرداخت و از محضر ادبا و استادان فراوانی از جمله آیات میلانی، مجتبی قزوینی، وحید خراسانی، میرزا جواد آقا تهرانی، مدرس یزدی و شیخ هاشم قزوینی کسب فیض کرد. او در سال ۱۳۴۴ به نجف اشرف مشرف شد و در مدرسه حضرت

حضور یافت. او در اسفند ۱۳۸۳ در مسیر بیرجند به مشهد در فیض‌آباد دچار سانحه رانندگی و به علت شدت جراحات، در بیمارستان بستری شد. هرچند حال ایشان رو به بهبودی بود، در همان بیمارستان، دچار حمله قلبی شد و در شصت و نه سالگی دار فانی را وداع گفت.

سید مهدی عبادی از سوی مردم استان سیستان و بلوچستان در دوره‌های اول و دوم مجلس خبرگان رهبری حضور داشت و سرانجام در سال ۱۳۷۲ از سوی رهبر معظم انقلاب به عنوان امام جمعه مشهد مقدس منصوب شد. هم‌چنین به عنوان نماینده مردم استان خراسان در سومین دوره مجلس خبرگان رهبری



توانمندسازی بر الگوسازی مقدم است

زنان -پیش ازهر چیز- راه بهبود زندگی را پیدا کنند



مهتاب علی‌نژاد
دکتری جامعه‌شناسی

در باره هویت زنان در میان نوجوانان گفت‌وگو کردیم. آیا تاکنون با دختران در باره تعریفی که از خود دارند صحبت کرده‌اید؟ در هویت، صحبت از «کیستی» است. شما به عنوان یک زن، خود را چگونه تعریف می‌کنید؟ اگر پاسخی برای سؤال اولیه داشته باشید، در گام بعدی چگونه به این کیستی اکنون رسیده‌اید؟ برای تعریف کیستی‌تان از چه معیارهایی استفاده می‌کنید؟ می‌گویید یک زن هستید. یک انسان هستید. دختر آقا یا خانم فلائی هستید، یا به نقاش و خانه‌دار بودن یعنی شغلی که دارید اشاره می‌کنید؟ در گفت‌وگو ما دختری پرسید: وقتی می‌خواهم بگویم من کیستم، چه نکاتی را در باره خودم مطرح کنم؟ این نکته‌سنجی مرا به گستردگی معیارهای چه کسی بودن توجه داد. اینکه یک انسان برای تعریف کیستی خود سرگردان میان مشخصه‌هایش باشد و نداند از کدام مشخصه در جمله اول باید شروع کند نکته جالب توجه‌ای بود. شما چگونه‌اید؟ قوی‌ترین کلمه و عبارتی را که در تعریف کیستی خود خواهید گفت می‌شناسید؟ لایه‌لای گفت‌وگو با دختران که به روایت کیستی‌شان می‌پرداختند سؤال دیگری برایشان ایجاد شد که آیا می‌دانند می‌خواهند که باشند؟ چه کسی بودن را چگونه انتخاب کنند؟

+ ساختن زندگی موفق دانش کافی می‌طلبد

یکی از مباحث رایجی که در میان نسل‌های گذشته و پیش از تغییرات اجتماعی در سبک زندگی و جامعه‌پذیر شدن اثرگذار و رایج بود مسئله لزوم داشتن یک الگو برای جهت‌یابی در مسیر زندگی بود. اگر سن والدین شما بیش از ۴۰ سال باشد، احتمالاً بسیار از آن‌ها شنیده‌اید که مثلاً فلان و بهمان فرد موفق را الگوی خود قرار ده تا در زندگی موفق شوی. اما آیا می‌شود فرد دیگری را که تجارب زندگی‌اش با شما متفاوت است، امکانات و شرایط یا حتی جنسیتی متفاوت از شما دارد به صرف موفق بودن الگو قرار دارد؟ این پرسش در دوره‌های پیشین یعنی در نسل مادر بزرگ‌ها و مادران ما پاسخی مثبت داشت اما در دوره فعلی که بزرگان نیز سفارش بسیار

با شتابی بیشتر از گذشته در جریان است، توجه به تصمیم‌سازی بر اساس واقعیت و امکان عملی کردن تصمیم در زندگی واقعی امری حیاتی است. نکته حائز اهمیت در نگرش دختران امروز عملکرد با رویکرد واقعیت‌گرایانه است. اگر حداقل شناختی از نسل نوجوان امروز داشته باشید، به خوبی می‌دانید که برای ارتباط‌گیری مؤثر با آنان باید بین فضای ایده‌آل‌گرایی که بیشتر مادران ایرانی با آن درگیر هستند و فضای واقعیت‌گرایی در اندیشیدن و تصمیم‌گیری‌هایشان ارتباط ایجاد کنید. این توانایی حرکت به سوی تفکر واقع‌گرایانه یک توانمندی ضرور برای زندگی موفق در دنیای امروز است. زندگی امروز بیش از آنکه به الگوهای ایده‌آل یا متغیر نیاز داشته باشد نیازمند مهارت‌های اجتماعی برای زیستن در جامعه است. این ضرورت را بیان کردم تا شما را متوجه این نکته کنم که اگرچه الگو داشتن البته از نوع واقع‌گرایانه امری پیش‌گیرانه از بیراهه رفتن است، مستلزم داشتن یک پیش‌نیاز است.

+ به سوی فراهم آوردن پیش‌نیازها گام بردارید

حتی اگر الگویی برای زندگی برگزینید یا به فرزندتان داشتن الگورا پیشنهاد دهید، باید توانایی حرکت در مسیر را داشته باشید. حتی اگر بخواهید یک تقلیدکننده باشید، لازم است تقلیدکننده «نسبتاً» موفق باشید. چرانبست؟ به این دلیل که شرایط و امکانات شما چه از نظر فردی و چه اجتماعی با هر الگویی که انتخاب کنید کاملاً منطبق نیست. هنگامی که شرایط یکسان نیست، میزان موفقیت نیز یکسان نخواهد بود. اما نکته شایان توجه این است که باید پیش‌نیاز را داشته باشید تا وارد مرحله الگوسازی شوید. و اما پیش‌نیاز چیست؟

توانایی اقدام و انجام عمل و گام نهادن در مسیر. برای کسب این توانایی لازم است آموزش دیده باشید، شرایط اجتماعی برایتان فراهم شده باشد و از امکانات نسبتاً متناسبی برخوردار باشید. منظور از امکانات متناسب داشتن امکان‌های اجتماعی برای فعالیت‌های جمعی و حضور شما در جامعه است. چه خانه‌دار باشید چه شاغل، چه نوجوان شما انتخاب کند در آینده خانه‌دار باشد چه شاغل، توانایی برقراری ارتباط در زندگی اجتماعی امری ضرور است. برای توانمند شدن، داشتن امکانات و کسب آموزش به طور هم‌زمان یک ضرورت است.

+ خشت اول را اصولی بنا کنید

آنچه در گفت‌وگوهای هویت‌سازی، پاسخ به کیستی، الگوسازی برای عملکرد مثبت و کاهش آسیب‌ها در زندگی اجتماعی نیاز به توجه دارد، نه این موارد بلکه گامی پیش از آن هاست. هویت یا همان کیستی و الگوسازی‌ها دیواره یک بنا هستند شما پیش از ساختن بنا باید پی محکم و صافی برای آن طراحی کنید اگر می‌خواهید دیوار تاثرنا صاف بالا برود. باید عزت نفس قابل قبولی داشته باشید و به خودباوری مناسبی رسیده باشید. باید شرایط اجتماعی برای بالندگی و شکوفایی شما فراهم باشد و زمانی که در محیط اجتماعی قرار می‌گیرید احساس دیده نشدن، در معرض تبعیض بودن و دسترسی نداشتن به امکانات اجتماعی را تجربه نکنید. سرخوردگی ناشی از تجارب اجتماعی منفی در باره مواردی که ذکر شد در مسیر توانمند شدن تولید مانع می‌کند. احتمالاً متوجه شده‌اید تا توانمند نشده‌اید یا دخترانتان را توانمند نساخته‌اید، الگو ساختن به طور ایده‌آل گرایانه برای آنان بیش از آنکه سازنده باشد آسیب‌زاست.

برنامه آگاهی‌رسانی درباره تحصیل دختران



ریحانه صادقی
مدیرعامل

سازمان مشارکت جهانی برای آموزش (GPE) یا

پلتفرمی چندجانبه برای همکاری، مشارکت و

تأمین بودجه است که با هدف بهبود نظام‌های

آموزشی در کشورهای در حال توسعه و، در نتیجه آن، افزایش تعداد

کودکان بهره‌مند از آموزش در این کشورها فعالیت می‌کند. GPE تنها

صندوق جهانی انحصاراً فعال در زمینه آموزش در کشورهای کم‌درآمد

و در حال توسعه است. این سازمان به مدت دو دهه با آوردن

نیکوکاران، سازمان‌های بین‌المللی، جامعه مدنی، سازمان‌های

جوانان و معلمان، بخش خصوصی و زیرساخت‌های لازم به این

کشورها، مشغول به تلاش برای تغییر نظام‌های آموزشی آن‌ها به

گونه‌ای بوده است که امکان دسترسی به آموزش با کیفیت برای همه

دختران و پسران فراهم باشد، به‌ویژه آن دسته از کودکانی که به

سبب فقر، نقل مکان و آوارگی یا ناتوانی به حاشیه رانده می‌شوند.

GPE همواره بر یافتن راه‌حلی مناسب برای ایجاد نظام‌های

آموزشی انعطاف‌پذیرتر، بهبودپذیرتر و پرقدرت‌تری که ابزار لازم را

برای رشد و بالیدن کودکان (به‌ویژه دختران) این کشورها و مشارکت

آن‌ها در ساختن جهانی شکوفاتر، پایدارتر و آبادتر در آینده در

اختیارشان قرار می‌دهد، تأکید داشته است.

موضوع تحصیل دختران از جمله مواردی است که در همه

استراتژی‌ها و عملیات GPE گنجانده شده است. بسیاری از

کشورهای عضو GPE، رسیدگی به مسئله تحصیل دختران را به عنوان

اولییتی مهم برای ایجاد تغییر در نظام‌های آموزشی تأیید و تصدیق

کرده‌اند. در همین راستا، این سازمان در ماه مه سال ۲۰۲۱، سندی

با عنوان Girls' Education Awareness Program (GEAP) یا «برنامه

آگاهی‌رسانی درباره تحصیل دختران» را منتشر کرد. این برنامه با

همکاری دفتر امور خارجه و مشترک‌المنافع و توسعه (FCDO) و وزارت

آموزش و پرورش بریتانیا تنظیم شده است تا پاسخ‌گوی نیازهایی

باشد که در جریان مشاوره‌های صورت گرفته با وزارت آموزش و

پرورش، کمپانی‌ها و سایر شرکا شناسایی شدند. این مشاوره‌ها در

نهایت، در نوامبر سال ۲۰۲۰، به برگزاری گفت‌وگویی با محوریت

یافتن محل تلاقی نیازهای کشورهای در زمینه آموزش و قابلیت‌های

کسب‌وکار، بین این سازمان‌ها انجامید. در این گفت‌وگو، بازاریابی

اجتماعی (بهره‌گیری نظام‌مند از روش‌های بازاریابی و دیگر فنون

و مفاهیم در برنامه‌ریزی برای دستیابی به اهداف رفتاری خاص

و تأمین مصلحت عمومی یا مصلحت یک گروه اجتماعی ویژه)

به عنوان ابزاری مناسب برای جلب توجه به هنجارهای سنتی

آسیب‌رسان شناسایی شد. در این گردهم‌آیی، مدیران ارشد حوزه

کسب‌وکار از جمله مدیران گروه ارتباطی Avanti، Econet،

PWC و کلپ خدمات بین‌المللی Rotary و وزارت خانه‌های آموزش و

پرورش کنیا، نیجریه و مالدیو برای همکاری در کنار هم قرار گرفتند.

در این سند چنین آمده است: هنجارهای اجتماعی آسیب‌رسان

یکی از دیرپاترین موانع تحصیل دختران بوده‌اند، هنجارهایی مانند

ازدواج زودهنگام دختران و ترجیح پسران به دختران در زمانی که

خانواده‌ها مجبور به انتخاب بین فرزندانشان برای دریافت آموزش

هستند. در این جوامع، دختران حتی زمانی که به مدرسه می‌روند

نیز اغلب از فراگیری موضوعات گروه STEM (علوم، فناوری، مهندسی

و ریاضیات) کنار گذاشته می‌شوند. این امر سبب می‌شود دختران از

کسب مهارت‌هایی که آن‌ها را به عنوان نیروی کار در جایگاه بهتری

قرار می‌دهد باز بمانند. در چند سال گذشته، کووید ۱۹ نیز موجب

شدت یافتن موانع دیرپایی از این دست شد. با بسته شدن مدارس،

دختران در معرض خطر بیشتری قرار گرفتند. میلیون‌ها دختر ممکن

است هیچ‌گاه نتوانند به مدرسه بازگردند...

منبع:

-وبسایت رسمی همکاری‌های/مشارکت‌های جهانی

-سند برنامه آگاهی‌رسانی درباره تحصیل دختران

شنبه
۷ اسفند ۱۴۰۰
۲۴ رجب ۱۴۴۳ شماره ۳۶۱۵

(۸)

ضمیمه روزنامه شهرآرا

صاحب امتیاز:

شهرداری مشهد

مدیرعامل:

سیدمیتهم موسوی مهر

سرپرست:

ارژنگ حاتمی

مسئول ضمیمه:

حمیده وحیدی

شهرزاد

دکتر سمانه پور محمد

پژوهشگر ارتباطات و رسانه



زد. برگشتم و نگاهش کردم. چشم‌های درشت و گیرایی داشت. موهای

موج‌دار قلقل نمکی‌اش را از وسط باز کرده بود. یک خال گوشتی زیر لب‌های

باریکش نشسته بود. چهره‌اش ترسناک بود اما لبخندش به دل می‌نشست.

قوه آدم‌شناسی‌ام می‌گفت به او اعتماد کنم. «نبات! نبات‌سادات صدایش

می‌کنیم.» دروغ نگفتم. گاهی توی خانه دختران را نبات‌سادات صدا

می‌کردیم. اسمش همه‌همه دیگری به پا کرد. بعضی‌ها از اینکه اسم دختریک

آخوند نبات باشد تعجب کرده بودند. بعضی‌ها ذوق زده شده بودند. یک زن

که حالا ایستاده بود کنارم، نگاه کردم. آرامش و سکون عجیبی توی نگاهش

بود. انگار توی زمان ما زندگی نمی‌کرد. لبخند زد. دستم را گرفت و چیزی

گفت. توی آن همه صدا نشنیدم چه گفت، اما فکر کنم گفت که بعداً برایم

توضیح می‌دهد. دستم را بوسید و رفت.

آنچه خواندید بخشی از کتاب «زن آقا» به قلم زهرا کاردانی است، روایتی

صادقانه و جذاب از سبک زندگی خانواده‌های جامعه روحانیت. با مطالعه

این سفرنامه، درباره سبک زندگی و طرز تفکر این افراد اطلاعات بیشتری به

دست می‌آوریم. این کتاب شرح سفر سی‌روزه زوج طلبه به یکی از روستاهای

جنوب ایران در سال ۱۳۹۶ است.

نویسنده در این کتاب، با دقت فراوان، جزئیات زندگی، روابط و آداب و رسوم

مردم این روستای جنوبی را توضیح می‌دهد اما تمرکز اصلی داستان بیش از

هر چیز بر سبک زندگی واقعی خانواده‌های جامعه روحانیت است.

در خلال داستان، خوانندگان با سبک زندگی یک خانواده از طبقه روحانی

آشنا می‌شوند. زهرا کاردانی با صبر و شکیبایی، توانسته است مهربانی و

صداقت مردم آن منطقه را به تصویر بکشد. راوی داستان در سفرنامه خود

به دلیل حجب و حیا تصویری از خانواده و خود ارائه نکرده است و در میانه

داستان متوجه می‌شویم او فرزند پرسی دوساله دارد.

قلم‌نویسنده در کتاب «زن آقا» روان، نرم، صمیمی و ادیبانه است که احساس

را برمی‌انگیزد، کاملاً پاکیزه و عاری از زیاده‌گویی و ابهام و اغراقی که معمولاً

در ادبیات داستانی کمابیش وجود دارد. زبان کتاب، ساختار و پردازش آن

کاملاً داستانی است که از یک تجربه زیسته گذرا، نیم‌بند و موقتی گزارش

می‌دهد.

مهم‌ترین نقطه قوت اثر فراز و فرودهای آن است که در یک بستر پرتلاطم

و پرتضاد شکل گرفته است. وقتی خواننده این کتاب را می‌خواند، با

شخصیت‌های داستان همذات‌پنداری می‌کند.

«زن آقا» به قلم زهرا کاردانی در ۱۹۶ صفحه از سوی انتشارات سوره مهر

منتشر شده است.

بازخوانی کتاب «زن آقا»

روایتی جذاب از سبک زندگی روحانیت

«دخترم را زمین گذاشتم. به تجربه فهمیده

بودم که این طور وقت‌ها خنده‌هایش نقش

پرنری در آغاز یک رابطه دارد. توجه‌ها کم به او

جلب شد. چند نفری آمدند طرفمان و دورش جمع

شدند. بعد به مرحله بغل به بغل رفتن رسید. تا

صحبت‌های سید درباره برنامه‌های مسجد و

«خیلی خوشحالم که در خدمتان هستم» تمام

شود، چند ده تا سلام و احوالپرسی کرده و لبخند زده

بودم. سید گفته بود: لبخند خیلی مهمه! وقتی

نمی‌خندی، قیافه‌ت شبیه طلبکارها می‌شه. همیشه

لبخند بزن! یک نفر اسم دخترم را پرسید. تا سر برگرداندم

که جوابش را بدهم، یک نفر بیخ گوشم را گرفت توی دستش

و چسباند به دهانش: اسم واقعی دخترت رو به این‌ها نگو! خشکم



زن آقا

• نویسنده: زهرا کاردانی